

درآمدی بر: چرایی اسلام هراسی

معصومه نخعی

در سال ۹۶۴ میلادی، امپراطور روم شرقی در نامه‌ای تهدیدآمیز به خلیفه مسلمین نوشت: «ما قلاع نفوذنا پذیر شما را تسخیر کرده‌ایم... اجساد را که هنوز از آنها خون می‌ریزد، بر روی هم انباشته‌ایم... دهاقین شما و زن‌های ایشان را در میان گله‌هایشان بیچاره کرده‌ایم. عمارات سربلند را سرنگون کرده‌ایم... مردم بغداد! فوراً فرار کنید و بدا به حال شما که امپراطوری سست بنیان شما پایدار نخواهد ماند... من با سرعت هرچه تمامتر به سوی مکه رهسپار خواهم شد و در میان ملازمان خود، عده‌ای سرباز به سیاهی شب، همراه خواهم آورد، آن شهر را تسخیر خواهم کرد و مدتی به میل خود، در آن خواهم ماند تا شاید تختی برای احسن مخلوق یعنی مسیح برپاسازم.»^(۱)

آرزوی امپراطور که بخشی از آن برگرفته از تعلقات مذهبی اش بود، هرگز تحقق پیدا نکرد اما ۱۳۲ سال بعد در نوامبر ۱۰۹۶ «پاپ اوربان» دوم که او را متناسب به اجداد یهودی می‌دانند، آتش جنگی را برافروخت که به فجیع‌ترین جنگ‌های مذهبی ختم شد. جنگ‌های صلیبی. «اوربان» با تحریک مسیحیان برای گرفتن خاستگاه حضرت مسیح که در دست مسلمانان بود، اروپای متحدی ساخت که به رهبری کلیسا ۷ جنگ خونین را علیه مسلمانان انجام داد.

چهار قرن پس از ظهور اسلام در عربستان، این دین از شام تا اندلس (سوریه تا اسپانیا) و نزدیک به نیمی از سرزمین‌های روم باستان را فراگرفت. قسطنطنیه از سویی و فلسطین از طرف دیگر در اختیار مسلمانان بود. با این حال اروپاییان مسیحی تا زمانی که کشیش‌ها و اسقف‌ها از گسترش اسلام احساس خطر نکرده بود، با استفاده دوسویه‌ای که در مواجهه با اسلام، هم به جهت معاملات تجاری و هم دانش اسلامی می‌بردند، به مسلمانان با دیده احترام می‌نگریستند.

یکی از دلایل جنگ‌های صلیبی در واقع آغاز رویارویی پاپ‌ها با گسترش دینی بود که قلمرو آنها را

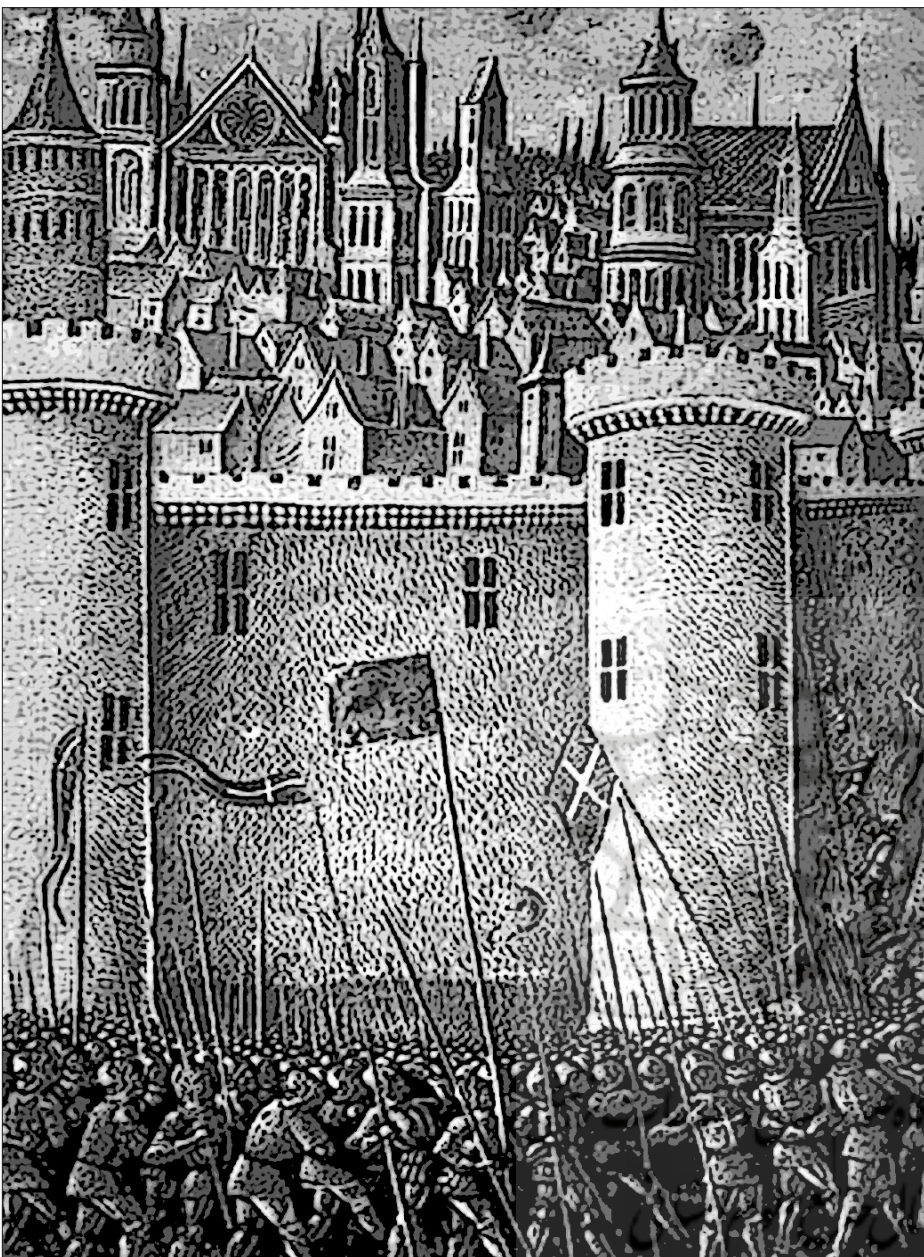
وقتی یک اروپایی، یا آمریکایی مسلمان در محل کارش مورد توهین قرار می‌گیرد، یا زمانی که از یک مراسم عبادی باز می‌گردد، با ضرب و شتم مواجه می‌شود، اولین سؤالی که از خود می‌پرسد، این است که چرا آنها از مسلمان‌ها متنفرند؟ طبیعی است که وقتی او خودش را یک اروپایی و یک شهروند درستکار می‌بیند، درک این مسأله که توهین و ضرب و شتم تاوان مسلمانی اوست، کار سختی نیست!

بیشتر مردم با این که سؤال درست را پیدای کنند اما پاسخ واقعی را برای آن نمی‌یابند، مگر همان داده‌هایی که دیگران از رسانه‌ها دریافت می‌کنند. آنها تحت تأثیر این تصویرها، خود را مسلمانانی می‌بینند که توسط دیگر مسلمان‌ها - که از آنها به عنوان تروریست و متحجر یاد می‌شود - چهره‌های مخدوش پیدا کرده‌اند و حق دارند که هم از این چهره مخدوش بیزار باشند و هم از آنهایی که این چهره را از او به تصویر کشیده‌اند، از خودشان؛ مسلمانان!

روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ وقتی حادثه مشکوک برج‌های دوقلو در قلب نیویورک پیش آمد، گروه مسلمان القاعده متهم شد و به دنبال این اتهام موجی از خشم و نفرت بر ضد مسلمانان، آمریکا و اروپا را فراگرفت. مسلمان‌ها هم از وقوع این حادثه متأثر و خشمگین بودند، کمتر کسی القاعده را تایید کرد اما حتی دشمنان القاعده نیز نتوانستند از نقش آمریکا که این بار در نقش قربانی ظاهر شده بود، به عنوان مقصر واقعی در پرورش القاعده، صرف‌نظر کند، ادعایی که در فاصله کوتاهی باعث شد تا انگشت اتهام بر کاخ سفید گذاشته شود، چرا آمریکا نیروهای القاعده را برای فنون نظامی و اعمال تروریستی پرورش داده بود؟ آیا قاتلین آمریکا در واقع مأمورین خود آمریکاییان نبودند؟ با این حال، دشمنی بر ضد مسلمانان، نه تنها به پایان نرسید بلکه شدت یافت.

پیشینه تاریخی اسلام هراسی

در طول ۴ قرن و اندی، اروپا نتوانست در مقابل گسترش اسلام و قدرت دولت عثمانی مقاومتی نشان دهد اما در نهایت انحطاط دولت عثمانی از درون، موجبات فروپاشی آن را فراهم کرد.



به شدت به خطر می انداخت. (البته علل اصلی جنگهای صلیبی اختلافات مذهبی و جنگ قدرت و طمع پاپ کاتولیک نسبت به امکانات مسئولین ارتدکس مستقر در سرزمین های شرقی بود، همان جایی که مسلمانان متری زندگی می کردند) این جنگ ها که زمانی به پیروزی مسیحیان و زمانی به شکست آنها انجامید، قدرت نامشروعی را برای پاپ ها ایجاد کرد.

در طول ۴ قرن و اندی، اروپا توانست در مقابل گسترش اسلام و قدرت دولت عثمانی مقاومتی نشان دهد اما در نهایت انحطاط دولت عثمانی از درون، موجبات فروپاشی آن را فراهم کرد و با از دست رفتن فلسطین و سازه فرانس و انگلستان بر سر متصرفات دولت عثمانی در قرن نوزده، بار دیگر اروپای مسیحی سربر آورد.^(۲)

تصور بسیاری از افراد - حتی مسلمانان - به تبعیت از تاریخ نگاری غربی این است که مسلمانان همه فتوحاتشان را مدیون جنگ هایی اند که از صدر اسلام و سپس به واسطه فتوحات حکومت های ایوبیان، سلجوقیان، ممالک و دولت عثمانی و غیره به دست آورده اند؛ اگر چه این چهره سازی از تاخت و تاز و فتوحات مسلمانان به ظاهر بیش از یک اشتباه تاریخی ساده نمی آید اما همین تاریخ نگاری تحریف شده که باید نام آن را اشتباه عمدی تاریخ گذاشت، در فاصله یک قرن چهره ای از اسلام را به دنیا معرفی کرد که امروز از آن به اسلام هراسی تعبیر می شود و از همین روست که تاریخ نگاران شرق، حضور برخی از مستشرقان و تاریخ نگاران غربی را با دیده شک و تردید می نگرند.

اسلام از نگاه شرق شناسان

نگاه غرب مسیحی به شرق غیر مسیحی به طور معمول نگاهی بالادستی، سلطه جویانه استعماری، مبتنی بر خود بینی، تفاخر و سرانجام، نفی ارزش های شرقی بوده است.^(۳)

این نگاه نسبت به اسلام که تنها دین آسمانی پس از ظهور مسیحیت است، نگاهی به مراتب تندتر، بغض الوده تر و غیر منصفانه تر است. پرفسور آنه ماری شیمیل؛ شرق شناس و اسلام شناس بزرگ آلمانی، به صراحت می نویسد: «از میان همه ادیانی که مسیحیت با آنها مواجه بوده و الزاما سروکار داشته است. دین اسلام را از همه بیشتر مورد سوء تفاهم و در نتیجه حمله شدید قرار داده است. بیش از هزار سال چنین به نظر می رسید که اسلام، یکی از تهدیدات عمده - اگر نگوئیم عمده ترین تهدید - برای مردم اروپاست. احساسی که به این باور منجر شده که اسلام و معتقدان به این دین آسمانی، یعنی مسلمانان، سرسخت ترین دشمنان مسیحیت غربی اند.»^(۴)

نگاه اروپاییان و آمریکایی ها، نسبت به اسلام،

همیشه تحت تأثیر این نفرت کهنه بوده است و همین باعث شده است تا غرب به بدگویی و برخوردهای غیر منصفانه مشغول باشد و کمتر به واقعیت های محققانه نسبت به اسلام توجه کند.

ناگفته پیداست که این تعصب و پیش داوری غلط ذهنی بویژه متوجه حضرت محمد^(ص) پیامبر و بنیانگذار اصلی دین مبین اسلام بوده است^(۵) و حتی در مطالعه سیره تاریخی وی، که تازه از سده هجدهم به بعد آغاز کرده، آن حضرت را به شکل نوعی ضد مسیح، یا مسیحی بدعت گذار و تفرقه افکن بزرگ به نمایش درمی آورد.^(۶)

تاریخی که غرب از چهره اسلام تصویر کرد، هرگز در بایگانی زمان فراموش نشد، بلکه تعیین کننده روابط

نگاه غرب مسیحی به

شرق غیر مسیحی به طور

معمول نگاهی بالادستی،

سلطه جویانه استعماری،

مبتنی بر خود بینی، تفاخر

و سرانجام، نفی ارزش های

شرقی بوده است.

آینده اروپا و آمریکا در قرون بعد با مسلمانان شد.

در حال حاضر نزدیک به ۲ میلیارد مسلمان در جهان زندگی می‌کنند، آنها در قاره‌های مختلف و به نسبت‌های متفاوت پراکنده‌اند، در بین این قاره‌ها، آسیا و بخصوص منطقه خاورمیانه به عنوان مرکز جهان اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

از طرفی دیگر، خاورمیانه دارای منابع غنی نفت و گاز است که در معادلات اقتصادی جهان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. این دو عامل به علاوه اهمیت سوق الجیشی منطقه باعث شده است تا این منطقه همواره در طول تاریخ مورد توجه قدرت‌های سیاسی جهان قرار گیرد. در دوران قرون وسطا، قدرت حکومت‌ها تابعی از قدرت رهبران مذهبی بود، چنان‌که رهبران توسط کلیسا انتخاب می‌شدند و مشروعیت می‌یافتند، گسترش اسلام در قلمرو اروپای مسیحی به صورت بالقوه برای حکومت‌ها و کلیسا هر دو خطرناک بود، چراکه هر دو به نوعی نیازمند حمایت جامعه مسیحی بودند. با این وجود، دشمنی کلیسا و رهبران سیاسی با اسلام، طبیعی و قابل درک بود. با پایان قرون وسطا و آغاز رنسانس که به حکومت کلیسا بر جهان سیاسی پایان داد و از سویی به قدرت یافتن حکومت‌های غربی و تسلط و استثمار آنها بر مسلمانان انجامید، ترس از مسلمانان و جریان‌های اسلام‌گرا کاهش یافت اما حساسیت غرب به اسلام و مسلمانان نه تنها کم نشد، بلکه تحت تأثیر القائنات گذشته و یافته‌های جدید مادی در خاورمیانه افزایش یافت.

با کشف قاره آمریکا و تسلط انگلیسی‌های یهودی تبار بر آمریکا و درک موقعیت خاورمیانه، جنبش‌های یهودی وابسته به صهیونیست، فعالیت‌های گسترده‌ای را آغاز کردند. تسلط یهودیان بر انگلستان قرن‌های ۱۲ تا ۱۸ و آمریکای قرن ۱۲ و ۲۰، قدرت آنها را چند برابر کرد. همچنین با اعزام میسیونرهای مذهبی به کشورهای اسلامی، آغاز بدعت‌های مذهبی و فرقه‌سازی‌های دینی را در این قرن‌ها شاهدیم.

اروپای صنعتی در قرن هجدهم برای ایجاد پایگاه‌های استعماری در سراسر جهان اسلام، همتی ویژه داشت، آنها برای موفقیت پروژه‌های استعماری، باید درباره اسلام و فرهنگ‌های اسلامی دانش کافی را به دست می‌آوردند تا کنترل مؤثر بر جمعیت حکومت‌های منطقه را در دست می‌گرفتند در چنین شرایطی دشمنی با حضور میسیونرهای مذهبی و به دنبال آن مستشرقان اجتناب‌ناپذیر بود.

به اعتقاد برخی از مورخین در بسیاری از موارد، میسیونرها در تسلط بر کشورهای دیگر، گام نخست بوده‌اند، بخصوص کشورهایی که به لحاظ جغرافیایی از اروپا دور بوده و نیازمند هزینه‌های نظامی زیادی برای تصرف بوده‌اند.

در قاره آمریکا که از پیش‌توانه تمدن برخوردار نبوده است،

میسیونرها کار سختی نداشته‌اند و با کمترین هزینه ممکن، زمینه‌های پذیرش اروپاییان و سپس قدرت‌یابی آنها به دست آمد، تا جایی که آنها بومیان را کنار زدند و حکومت‌ها را در دست گرفتند اما در قاره آسیا که بزرگترین تمدن‌های اسلامی و غیر اسلامی را داشت، این کار با زحمت بیشتری همراه بود. از نظر تاریخی، مبلغان مسیحی از همان ابتدا، اسلام را انحراف و بدعتی از مسیحیت معرفی کردند و برای این که ذهنیت مسیحیان را به اسلام مخدوش کنند، به سمت طرح مسایلی چون گسترش اسلام با شمشیر، قوانین نابرابر دربار زنان و بردگان، احکام خشونت‌آمیز قصاص و... رفتند. با کاهش فعالیت آنها، جایشان را شرق‌شناسان اروپا پر کردند. بیشتر شرق‌شناسان نیز نتایج تحقیقاتشان به همان مسیری رفت که مبلغان مسیحی پیش از آن رفته بودند.

در اروپای قرون وسطا، بسیاری از اسلام به عنوان یک دین نفرت داشتند، اما تمدنش را می‌ستودند. «گوته» در دیوان غربی- شرقی خود، از فرهنگ اسلامی تجلیل کرد و علاقه‌اش به جهان اسلام، از کنجکاوی صرف، فراتر رفت. نتیجه اصلی این ادبیات، این بود که تصورات خیالی در مورد مسلمانان افزایش یافت و افزون‌بخشونت، جنبه هوس‌انگیز زندگی حاکمان شرق اسلامی، همراه با حرمسرا و کاخ‌ها نمود پیدا کرد، نقاشی‌های اروپای قرن نوزدهم به روشنی این زندگی را به تصویر کشیده است، از این پس، اسلام به عنوان یک تمدن خشن و بی‌رحم رویه انحطاط، عقب‌مانده و هوسران از طریق تصاویر تلویزیونی، فیلم‌های هالیوود و گزارش‌های رسانه‌های جمعی، به فرهنگ عامه راه پیدا کرد و به سرعت تقویت شد.

انها موفق شدند تا اسلام را دین شمشیر و مسیحیت را دین رحمت و بخشش معرفی کنند، اندیشه‌ای که بعدتر توسط بنیادگرایان اسلامی که در اندیشه عالمان اسلامی آن را از بدعت‌گذاری‌ها غلط می‌دانند، تقویت شد. جان هینلز در کتاب «راهنمای ادیان زنده» در این باره می‌نویسد:

«از زمان بنی عباس به بعد، اسلام بیشتر از طریق وسایل صلح‌آمیز و تبلیغی پیوسته در حال رشد و گسترش بوده است و تنها در موارد بسیار نادری در بخش‌هایی از آفریقا و آسیا که تعداد آنها به مراتب کمتر از موارد مشابه در مسیحیت است، اسلام مطابق سوءبرداشت غلط اما رایج در غرب، با شمشیر توسعه یافته است، مطلبی که به صراحت مخالف این بیان قرآن است که در امر دین اکراه وجود ندارد»^(۷)

خانم آنه ماری شیمیل نیز در کتاب «درآمدی بر اسلام» می‌گوید: «این اعتقاد رایج در بین بسیاری از مردم غرب که اسلام راه خود را در دنیا با آتش و شمشیر باز کرده است، چندان هم قابل دفاع نیست... در اسلام، جهاد به معنای سعی و کوشش در راه خداست. اصطلاح جنگ مقدس (Holy war) نیز به زمان صلیبیون برمی‌گردد که آن را برای مقاصد خاص خویش به کار می‌بردند. این



منطق حاکم بر دستگاه فلسفی هگل، نوعی غیریت‌سازی حذف‌گرایانه را به دنبال دارد. وی بر آزادی همه انسان‌ها تأکید می‌کند اما این «همه» فقط «همه اروپاییان مسیحی» را شامل می‌شود، زیرا هگل بخش عمده‌ای از جغرافیای تاریخ جهانی را به کل، بدون استعداد آزادی می‌داند.



هگل در بخش دیگری از نظر یاتش به ملت‌های متمدن حق داده است، کسانی را که از نظر نهادی عقب‌مانده‌ترند، بربر و وحشی بخوانند، او در باب فرودستی برخی اقوام، بویژه سیاهان آفریقا و توجیه استعمار و امپریالیسم، بیان روشنی دارد.

اصطلاح در اسلام کلاسیک [ناب] شناخته شده نیست.^(۸) نتیجه این که، ایدئولوژی میسیونرها و مستشرقان بر روابط غرب با جهان اسلام، حاکم و با تکرار تصاویر شرق شناسانه از اسلام و مسلمانان در رسانه‌های آمریکا و اروپا نهادینه شد. به گفته ادوارد سعید، استاد فلسطینی الاصل دانشگاه کلمبیا، آمریکا، نظرهای گوناگونی را که خاورشناسان درباره دین، جامعه، زبان، تاریخ و... شرق بیان کرده‌اند، می‌توان «شرق شناسی آشکار» نامید اما از سده ۱۹م. و همزمان با توسعه نفوذ قدرت‌های اروپایی در قلمرو اسلامی، نوع دیگری که باید آن را شرق شناسی پنهان خواند، پدید آمده است. در این نوع، شرق در آثار ادبی و سفرنامه‌های غرب، به گونه‌ای خیالی، نامعقول و خرافی ترسیم شده و طوری وانمود شده که شرق، شایستگی زندگی آزاد را ندارد و غرب بر خود لازم می‌داند که شرق را در زمینه‌های مختلف هدایت کند. در پژوهش‌های علمی و فلسفی چنین القا می‌شود که توانایی شرقی‌ها و نوآوری و توسعه علمی آنها از غربی‌ها کمتر است و غربی‌ها باید از آنها دستگیری کنند. او اشاره می‌کند که تبیین‌های شرق شناسی از اسلام (و شرق) حول چهار محور اصلی شکل گرفته‌اند، اول، بین غرب و شرق، تفاوت مطلق و منظم وجود دارد. دوم، بازنمایی‌های غرب از شرق، نه بر واقعیت جوامع مدرن شرقی بلکه بر تفسیرهای متنی و ذهنی استوارند. سوم، شرق بدون تغییر (راکد) و یکنواخت است و قادر به تعیین هویت خود نیست. چهارم، وابسته و فرمانبردار است.^(۹)

نمونه‌ای از این شرق شناسی رامی‌توان در آثار هگل دید. بدون شک، در کنار مبلغان دین که یکی از دلایل کامیابی اروپاییان در دستیابی به کشورهای منطقه است، نظریه پردازان و اندیشمندان دینی نیز نقشی مؤثر و اساسی دارند، در مسأله شرق باید به نظریه‌های هگل بیش از دیگران اهمیت داد. از دید هگل شرقی‌ها نمی‌دانند که روح انسان به طور کلی آزاد است و چون این را نمی‌دانند، خود نیز آزاد نیستند. چنین نگرشی در عصر کنونی که عصر اطلاعات نام گرفته است، کم و بیش بر ذهن متفکران غربی حاکم است. در واقع شرق تصویری از یک «دیگری» بیگانه و عقب مانده در برابر غرب پیشرفته است.

به اعتقاد هگل، شرقیان نمی‌دانند که روح انسان به کل آزاد است و چون این را نمی‌دانند، خود نیز آزاد نیستند. شرقیان فقط شخص حاکم را آزاد می‌دانند. حاصل این آزادی یک جانبه بلهوسی، درنده‌خویی، افسارگسیختگی یا صورت ملایم‌تر این صفات است. از دید هگل، یونانیان نخستین قومی هستند که از آزادی آگاه شدند و آزاد زیستند ولی آنها نیز همچون رومیان تنها برخی از افراد را آزاد می‌دانستند و از آزادی انسان به کل آگاه نبودند. افلاطون و ارسطو نیز بر آزادی واقعی انسان واقف نبودند.

در قاموس این فیلسوف، نخستین بار، اقوام ژرمنی بودند که با ظهور مسیحیت به این آگاهی رسیدند که انسان به منزله انسان، آزاد است و آزادی روح، ذات آن است. این آگاهی نخست در دین، یعنی در ژرف‌ترین بخش روح پیدا شد. به بیان هگل: «شرقیان تنها می‌دانستند که یک تن آزاد است [شخص حاکم] و سپس یونانیان و رومیان پی بردند که برخی از آدمی زادگان آزادند و سرانجام ما می‌دانیم که همه انسان‌ها آزادند و انسان به حکم طبیعت خود، آزاد است.^(۱۰)

منطق حاکم بر دستگاه فلسفی هگل، نوعی غیریت‌سازی حذف‌گرایانه را به دنبال دارد. وی بر آزادی همه انسان‌ها تأکید می‌کند اما این «همه» فقط «همه اروپاییان مسیحی» را شامل می‌شود، زیرا هگل بخش عمده‌ای از جغرافیای تاریخ جهانی را به کل، بدون استعداد آزادی می‌داند. فلسفه آزادی روح مبتنی بر بنیاد جغرافیای روح است؛ همچنان که مراحل آزادی روح با جغرافیای تاریخ تکاملی جهان منطبق است. مرحله کودکی روح با جهان شرق و طبیعت انطباق دارد. مرحله بلوغ روح با جهان یونانی و مرحله مردانگی روح با جهان مسیحی است که در آن روح خدایی به جهان خاکی فرود آمده و در خود انسان که یکسره رها و برخوردار از گوهر آزادی است، جای گرفته است. «این سازش عینی با روح ذهنی است... و اینها همه طرح پیشینی تاریخ است که تجربه تاریخی باید با آن مطابق درآید.»^(۱۱)

در واقع از این دیدگاه، چنین مقدر شده است که منطقه معتدل اروپا، صحنه نمایش تاریخ باشد؛ «به طور اخص، بخش شمالی مناطق معتدله مناسب این مقصود است و مناطق گرمسیر و سردسیر جغرافیای جهانی به دلیل اسارت در چنگ طبیعت، هیچ‌گاه نخواهد توانست به آزادی و تحقق روح دست یابد.»^(۱۲)

برای هگل، تاریخ جهانی از شرق به غرب سیر می‌کند و اروپا، غایت مطلق تاریخ است، همچنان که آسیا، سرآغاز آن است. «از شرق است که خورشید بیرونی و طبیعی سربر می‌آورد و در غرب است که روی در نقاب تاریکی می‌کشد ولی خورشید درونی خود آگاهی که فروغی تابناک دارد، از غرب سربر می‌زند.»^(۱۳)

هگل در بخش دیگری از نظریاتش به ملت‌های متمدن حق داده است، کسانی را که از نظر نهادی عقب مانده‌ترند، بربر و وحشی بخوانند، او در باب فرودستی برخی اقوام، بویژه سیاهان آفریقا و توجیه استعمار و امپریالیسم، بیان روشنی دارد. دوگفتار «وضع طبیعی یا بنیاد جغرافیایی تاریخ جهانی» و «بخش‌بندی تاریخ جهانی»، در واقع تبیعات یک اروپایی پروتستان مذهب در باب مردم‌شناسی و جغرافیای تاریخی است. هگل در آن جا به رغم این که انسان را به حکم انسان بودن آزاد می‌داند، بر ضرورت بردگی و استعمار برای رسیدن به مرحله بلوغ

جنگ‌های دینی فرانسه،
تعداد ۲۰ سال اولش به
کشته شدن یک میلیون و
۲۵۹ هزار و ۲۲۰ نفر انجامید.
جنگ خونین اروپا پیش
از قرن نوزدهم (دوران
جنگ سی ساله) که بین
پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها بر پا
شد، در حدود ۲ میلیون کشته
داشت، تاریخ جهان‌گشایی و
کشورگشایی جهان مسیحی،
سرشار از کشتار است و با این
حال، دنیا از اسلام هراس
دارد!

با اعزام میسیونرهای
مذهبی به کشورهای
اسلامی، آغاز بدعت‌های
مذهبی و فرقه‌سازی‌های
دینی را در این قرن‌ها
شاهدیم.

کاجزینسکی» و افرادی مانند آنها هیچ‌گاه اسمی از دین نیامده است. اریک رودولف بمب‌گذار بازی‌های المپیک (در ایالت جورجیا آمریکا) و کاجزینسکی فرستنده بمب‌های پستی (در ایالت مونتانا آمریکا) بودند، اما هیچ‌کس از دین آنها نپرسید و با وجود پوشش وسیع رسانه‌ای و وجود دهها خبرنگار و رسانه هیچ‌کس اهمیتی برای این مسأله قایل نشد اما این مطلب درباره یک تروریست اگر مسلمان باشد، دارای اهمیت بسیاری است، در حالی که موارد بسیار خشونت و ترور در آمریکا، اسرائیل، هند یا سریلانکا اتفاق می‌افتد، کجا می‌توان، مطلبی را درباره تروریست‌های هندو، بودایی، مسیحی یا یهودی خواند. آنها حداکثر تروریست‌های آمریکایی، هندی، اسرائیلی و... هستند.

اما درباره مسلمانان، این باور به شدت تقویت می‌شود که اسلام در خشونت، بیشتر است. اگر یک مسلمان اقدام خشنی را مرتکب شود، مسوولیت اقدام او بر دوش دین و ۲ میلیارد پیروان اسلام است. کمتر کسی تاریخ جنگ‌های مذهبی اروپا را به خاطر سپرده است. در جنگ چهارم صلیبی، پاپ «پاسکال دوم» به سربازان خود دستور داد تا به همکیشان مسیحی خود حمله کنند و «کنستانتینوپل» را غارت کنند. جنگ مذهبی «آلیجنسیا» که علیه «کاتارها» در جنوب فرانسه انجام شد و جنگ‌های مذهبی شمال نیز نمونه‌های دیگری است که نزدیک به صدها هزار نفر کشته دادند.

در دوران تفتیش عقاید، حدود ۵۲۰ هزار نفر کشته شدند. آمریکا با کشتار صدها هزار بومی تصرف شد. در حالی که همه این فتوحات شکل مسیحی دارد، چرا هرگز تاریخ به این نام، آنها را نمی‌شناسد.

جنگ‌های دینی فرانسه، تنها در ۲۰ سال اولش به کشته شدن یک میلیون و ۲۵۹ هزار و ۲۲۰ نفر انجامید. جنگ خونین اروپا پیش از قرن نوزدهم (دوران جنگ سی ساله) که بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها برپا شد، در حدود ۲ میلیون کشته داشت و حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد از جمعیت آلمان در طی آن از بین رفتند. این واقعیت است، با این که اسلام - به تعبیر غربیان - دین شمشیر و گناه است و دین مسیحیت به صلح و آرامش شهرت دارد، تاریخ جهان‌گشایی و کشورگشایی جهان مسیحی، سرشار از کشتار است و با این حال، دنیا از اسلام هراس دارد!

اسلام هراسی

در اواخر دهه ۱۹۸۰ واژه جدیدی در اروپا رواج یافت که به نوعی حکایت از ادامه سیاست‌های گذشته غرب در قبال مسلمانان داشت. در این دهه واژه اسلام‌هراسی «Islamophobia» به نوعی جایگزین پروژه اسلام‌ستیزی شد که ضمن در بر داشتن جنبه‌های اسلام‌ستیزی از ویژگی‌های جدیدی نیز برخوردار بود. درباره این کلمه در دایره‌المعارف مطالعات قومی نژادی آمده است که با وجود گسترش مسأله اسلام‌هراسی و

و آزادی ملت‌ها تأکید می‌کند. با چنین نگاهی که امروز اساس تفکر غرب، بخصوص رسانه‌های غربی را - به عنوان یکی از عوامل مهم و محوری تثبیت قدرت - تشکیل می‌دهد، انتظار دیدگاه غرب از شرق شناختی، به طور صرف، دیدگاه عقب‌ماندگی و جهان‌سومی است. در این بین تسلط غیرمسیحیان، یا به عبارتی صهیونیست‌ها بر جهان رسانه‌ای، نه تنها اندیشه‌های شرق‌شناسی هگل را پرورش داده بلکه به طور خاص مسأله مسلمانان را در شرق برجسته‌تر کرده است.

از دشمنی تا ترس

در قرن بیستم، مرزهای همه ملت‌ها به شکل رسمی مشخص شد و حاکمیت سیاسی به مرور زمان به ملت‌های اسلامی بازگشت. پس از جنگ جهانی دوم، استقبال گرم رسانه‌های جمعی از دولت تازه تأسیس اسرائیل که با همدستی انگلیس و فرانسه در قلب فلسطین ایجاد شد، مخالفت‌هایی را در جامعه اعراب به دنبال داشت. این مخالفت‌ها، بار دیگر دشمنی غرب با اسلام را که مدتی در رکود به سر می‌برد، تازه کرد. در چند دهه پس از ۱۹۴۸ رسانه‌های جمعی به طور معمول تصاویر منفی از «غیرعرب» منتشر نمی‌کردند اما مدام اسرائیلی‌ها را به عنوان قهرمان جلوه دادند. این عمل در دنیای سیاه و سفید رسانه‌های متنی و صوتی - تصویری به معنای نشان دادن اعراب به عنوان افرادی بد و شرور بود. به دلیل تقویت دایم این کلیشه از سوی رسانه‌ها در سال‌های متمادی و نشان دادن تصویرهای منفی آشکارتر از اعراب که در دهه ۱۹۷۰م. از سوی رسانه‌های ارتباط جمعی آغاز شد، اکنون بیشتر غربی‌ها، اعراب را با مسلمانان یکی می‌دانند و به گمان آنها مسلمانان «افراد بدی» هستند.

یکی از علل بقای اقتصادی اسرائیل، تصویرسازی مثبت از اسرائیل از سوی رسانه‌های ارتباط جمعی در غرب است. برای مثال: اگر افکار عمومی در غرب، علیه اسرائیلی‌ها می‌شورید و با فلسطینی‌ها همدردی می‌کرد، دولت ایالات متحده، در ارسال میلیون‌ها دلار کمک‌های بلاعوض سالیانه به اسرائیل - که از سوی لابی اسرائیل به طور دایمی تضمین شده است - با مشکلات بسیار بیشتری روبه‌رو می‌شد. یکی از کارکردهای عمده رسانه‌های ارتباط جمعی در دنیای نوین، «ایجاد توافق» به این منظور است که مردم در قبال سیاست‌های حکومتی تسلیم شوند.

موفقیت پروژه تصویرسازی تفکر اسلام با شمشیر به قدری حتمی بوده است که وقتی یک جنایت و قتل در مکانی اتفاق بیفتد و ضارب مسلمان باشد، بلافاصله رسانه‌ها، بدون تحلیل انگیزه‌های وی مسلمانی‌اش را در درجه اول اهمیت و حتی به عنوان دلیلی بر جنایت معرفی می‌کنند.

درباره بمب‌گذارانی مانند «اریک رودولف» و «تودور

در حالی که موارد بسیار خشونت و ترور در آمریکا، اسرائیل، هند یا سریلانکا اتفاق می‌افتد، کجا می‌توان، مطلبی را درباره تروریست‌های هندو، بودایی، مسیحی یا یهودی خواند؟

انقلاب اسلامی در ایران، مشکل تازه‌ای در راه پروژه جهانی‌سازی غربی و نظم نوین بین‌الملل بود، امتناع و سرپیچی از غرب و ایده‌هایش که بر اثر عدم اشتراک در ارزش‌ها و اعتقادات اسلامی طبیعی بود، راه نفوذ غربیان را به ایران مسدود کرد، مسأله‌ای که به هیچ روی قابل بخشش نبود.

حضور در منطقه خاورمیانه از سوی دیگر، یک دشمن جدید داشته باشد، بلکه به توصیه نظریه پردازان، به تولید ترس پرداخت. این ترس می‌توانست پشتوانه سیاست خارجی مبنی بر دخالت نظامی شود. این کار تخصیص بودجه‌های کلان دولت را برای هزینه‌های دفاعی مربوط به قراردادهای نفتی به ارزش صدها میلیارد دلار به عنوان درآمد برای مجموعه‌های نظامی صنعتی را تسهیل می‌کرد. در این بین، رسانه‌ها با کارکردهای ویژه‌ای که داشتند، می‌توانستند بسیار مؤثر واقع شوند، به تعبیر جامسکی، یکی از مؤثرترین ترفندها این است که بحثی را دامن بزنید، ولی آن را درون سیستمی از پیش فرض‌های ناگفته قرار دهید، به شکلی که این پیش‌فرض‌ها جزئی از اصول کلی سیستم‌های نظری شوند، در نتیجه، این اصول از بررسی و تحلیل در امان می‌مانند و تبدیل به چارچوب و نظامی برای اندیشه‌های بدیهی می‌شوند، نه موضوعی برای تجزیه و تحلیل منطقی.^(۱۴)



نظریه پردازان غرب و جهت‌دهندگان به رسانه‌های ارتباط جمعی به این نکته اساسی آگاهی دارند که تغییر واقعیت‌ها، دشوار و گاهی در عمل غیرممکن است اما تغییر دنیای ذهنی انسان‌ها و افکار عمومی با ارائه داده‌های غلط به آنها شدنی است. بنابراین، هدف از القای موضوع غیرواقعی، ایجاد و ذخیره تصویر منفی وارونه در مقابل داده‌های عینی است، حتی اگر این داده‌های جدید مغایر با تصاویر ذخیره شده باشند، نوعی جهت‌گیری در پردازش اطلاعات جدید به نفع تصاویر ذخیره شده دیده می‌شود.

این ترفند در برخی از رسانه‌های آمریکا مانند «سی.ان.ان» مشهود است. در مباحث مربوط به ایران از استعاره‌هایی مانند هیتلر، نازی و غیره می‌شنوید. برای مثال گوینده شبکه سی.ان.ان مکین یک می‌گوید که از زمان آلمان نازی به این سو، ایران بزرگترین تهدید جهانی است که ظهور کرده... نظریه پردازان غرب و جهت‌دهندگان به رسانه‌های ارتباط جمعی به این نکته اساسی آگاهی دارند که تغییر واقعیت‌ها، دشوار و گاهی در عمل غیرممکن است اما تغییر دنیای ذهنی انسان‌ها و افکار عمومی با ارائه داده‌های غلط به آنها شدنی است. بنابراین، هدف از القای موضوع غیرواقعی، ایجاد و ذخیره تصویر منفی وارونه در مقابل داده‌های عینی است، حتی اگر این داده‌های جدید مغایر با تصاویر ذخیره شده باشند، نوعی جهت‌گیری در پردازش اطلاعات جدید به نفع تصاویر ذخیره شده دیده می‌شود.

کارکرد امروز هالیوود درباره جهان اسلام به طور کامل بر این مسأله تطابق دارد. با این نگرش، نگاهها متوجه جهان اسلام به عنوان یک گزینه برای ایجاد ترس می‌شود. در این سال‌ها انقلاب اسلامی ایران با شکلی متفاوت از باور اسلام به پیروزی رسید.

این انقلاب نه سازش دولت‌های مصر، عربستان، لیبی، یمن و سایر کشورهای عربی وابسته به قدرت‌های غربی را داشت و نه بی‌تفاوتی جهان مسلمان غیرعرب دیگر را. از این رو، هم منافع غرب به خطر افتاد و هم منافع اسرائیل، که با پیروزی انقلاب ایران موجبات بیداری جهان اسلام را فراهم آورده بود. حمایت ایران از جنبش فلسطین و طرح آن در مجامع بین‌المللی، موج جدیدی از توجه اعراب و مسلمانان و به دنبال آن جهان را به مسأله اسرائیل معطوف کرد، که برای مدت‌ها پس از پیمان‌های صلح و سازش با اعراب مسکوت مانده بود. علاوه بر این، انقلاب اسلامی در ایران، مشکل تازه‌ای در

تبدیل شدن آن به یکی از معضلات نگران‌کننده پس از ۱۱ سپتامبر، هنوز تعریف جامع و مانعی از آن وجود ندارد. (Encyclopedia of Race... ۲۰۰۳: ۲۱۸)

اما در اصطلاح رایج اسلام‌هراسی، مسلمانان به عنوان افرادی تلقی می‌شوند که با ارزش‌های غربی در تقابل هستند و به عنوان دشمن و تهدید برای ارزش‌ها و انسجام ملی به شمار می‌آیند. این واژه به تبعیض و پیش‌داوری (غیرعقلانی) ضد اسلام با مسلمانان اشاره دارد. اسلام‌هراسی را این‌طور نیز تعریف کرده‌اند: «ترس یا تنفر از اسلام و در نتیجه، ترس و تنفر از همه مسلمانان. این اگر چه ضدیت با اسلام تاریخچه‌ای طولانی دارد اما کاربرد این واژه برای اولین بار به شکل کنونی به دهه ۱۹۸۰ باز می‌گردد. پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، این واژه کاربرد عمومی تری پیدا کرد و این گونه معنا شد: ترس و نفرت از مسلمانان چرا که این دین و پیروانش با دیگر فرهنگ‌ها، هیچ ارزش مشترکی ندارند.

این واقعیت وجود دارد که هر چقدر تلاش کنیم تا فجایی را که در طول هزار سال - در صورتی که حداقل زمان ممکن را جنگ‌های صلیبی فرض کنیم - بر مسلمانان در گوشه و کنار دنیا از سوی تمدن غربی و بخصوص مسیحیت متعصب و نه واقعی! رفته است را فراموش کنیم، موفق نخواهیم شد، چرا که اسلام به سبب ماهیتی که دارد، پیروان سایر ادیان را همیشه به خود مشغول داشته و به دلیل گرایش این افراد به اسلام، بغض و کینه رهبران و متعصبان به این ادیان را نسبت به خود برانگیخته است. اما تغییر شکل اسلام‌ستیزی به اسلام‌هراسی، حکایت دیگر است. آن چه که امروز از آن به عنوان «بیماری اسلام‌هراسی» تعبیر می‌شود، بدون وجود یک تاریخ طولانی از دشمنی جهان مسیحیت با اسلام میسر نبود اما این همه ماجرا نیست، عوامل تاریخی تنها توضیح دهنده ستیز این دو هستند.

فروپاشی امپراطوری شوروی در سال ۱۹۹۱ م. یک عامل اقتصاد سیاسی کمک‌کننده بود؛ زیرا امپراطوری در حال گسترش کمونیسم، دشمن آسانی برای توجیه بودجه‌های متورم دفاعی آمریکا بود. ترس از «خطر کمونیسم» به دولت ایالات متحده کمک کرد تا افزایش کنترل خود را بر ملتش با زیر نظر گرفتن شهروندان، توجیه کند. همچنین این عامل برای هزینه‌های دفاعی گسترده برای حمایت از سیاست خارجی مداخله‌جویانه، تقاضا ایجاد کرد. «سناتور آرتور وندنبرگ» این اصل را چنین خلاصه می‌کند که رئیس‌جمهور «ترومن» برای محبوب شدن بایستی «کشور را تا حد مرگ می‌ترساند».

به این طریق دولت می‌توانست با طرح دشمن علنی شناخته شده، حمایت عمومی را برای هر اقدام نظامی به دست آورد. بدون یک دشمن کمونیست، توجیه چنین هزینه‌هایی بسیار دشوارتر بود. الزامی نداشت که ایالات متحده برای توجیه هزینه‌ها از سویی و ادامه

نقش غیر قابل انکاری دارند، تنها قربانیان مظلوم این حادثه را مردم و دولت آمریکا تصویر کردند.

در حالی که صدها رسانه دیداری و شنیداری این واقعه را به تصویر کشیدند یا از آن نوشتند، کمتر کسی پرسید، حتی اگر گروه‌های اسلامی افراط‌گرا دست به چنین عملی زده‌اند، چه کسی آنها را پروراند است؟ و آمریکا با چه هدفی آنها را در دوره‌های تعلیمات تروریستی و نظامی خود گنجانده بود؟

آن چه که بیش از پیش در قضیه ۱۱ سپتامبر شک و تردید ایجاد کرد، بهره‌برداری ویژه آمریکا از این حادثه در کل خاورمیانه و جهان بود.

واقعیت این است که حادثه ۱۱ سپتامبر، بهانه‌ای برای بسیاری از دخالت‌های نظامی در کشورهای خاورمیانه شد، آمریکا در نبود اتحاد جماهیر شوروی، دشمن تازه‌ای یافته بود که مجموع کشورهای این منطقه را در بر می‌گرفت. آنها یک ویژگی مشترک داشتند؛ همگی مسلمان بودند. مارگارت تاچر انگلیسی نیز به وضوح با اعلام این که اسلام بلشویسم جدید است، نظر متحدان آمریکا را ابراز کرد.

از این پس، موج تازه‌ای، علیه نه یک کشور خاص، بلکه علیه ویژگی که در نظریه لوییس همان هویت اسلامی معرفی می‌شد، به راه افتاد.

برنامه توسعه آزمایش‌های هسته‌ای و جایگزینی نیروهای آمریکایی در مناطق بحرانی در سراسر جهان که با عنوان «دکترین امنیت ملی بوش» خوانده می‌شد، اولین گام پیاده شدنش را به بهانه حادثه ۱۱ سپتامبر با اشغال نظامی عراق برداشت. بدیهی بود که پس از این حادثه، مسلمانان و رنگین پوستان آمریکا تحت فشار قرار گیرند، زمانی که هزاران نفر بدون دلیل بازداشت شدند، یا از ترس فرار کردند و خانه و کاشانه را رها کردند.

۱۱ سپتامبر یا پرل‌هاربر جدید آمریکا

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، دولت آمریکا که به اتهام برنامه‌ریزی اصلی و پشت پرده این جنایت، مورد سوءظن قرار گرفته بود، با هیاهوی فراوان تلاش کرد تا بنیادگرایان اسلامی را علت این حادثه معرفی کند و مسلمانان نیز با ابراز انزجار از این کشتار، خودشان را از اتهام تروریست مبری کردند اما موج تازه‌ای که از تبلیغات بر ضد اسلام شکل گرفته بود، تأثیرش را بر اذهان عمومی بخصوص در آمریکا و اروپا برجای گذاشت.

نتیجه این تأثیر در سکوت و حتی همراهی غرب در جریان حمله آمریکا به عراق آشکار شد. ۱۱ سپتامبر که به تعبیری «پرل‌هاربر» جدید آمریکا بود، باعث شد تا جنگی آشکار علیه اسلام در منطقه خاورمیانه به راه بیفتد. با این که در همان زمان نیز، بسیاری از سیاستمداران دنیا می‌دانستند که آمریکا از حادثه ۱۱ سپتامبر همانند

راه پروژه جهانی‌سازی غربی و نظم نوین بین‌الملل بود، امتناع و سرپیچی از غرب و ایده‌هایش که بر اثر عدم اشتراک در ارزش‌ها و اعتقادات اسلامی طبیعی بود، راه نفوذ غربیان را به ایران مسدود کرد، مسأله‌ای که به هیچ روی قابل بخشش نبود. علاوه بر این، پیروزی انقلاب که به هیچ کدام از دو قطب قدرت وابسته نبود، در عین حال قدرتمندی‌اش را حفظ کرده بود، قطب سوم را به دنیا معرفی کرد که توجه صاحب‌نظران سیاسی و متفکران غرب را به خود جلب کرد.

در این شرایط دو تن از شاخص‌ترین استادان غرب در سال‌های پایانی جنگ سرد، نظریاتی را مطرح کردند که بعدها جنگ سرد بزرگتری را بین غرب و اسلام رقم زد. «برنارد لوییس» و «ساموئل هانتینگتون» نظام‌شناختی را ارائه کردند که سعی در هویتی معرفی کردن مسلمانان داشت.

لوییس که از او به عنوان معمار فکری نو محافظه‌کاران در اشغال نظامی عراق (در سال ۲۰۰۳) یاد می‌شود، اولین کسی بود که سال ۱۹۸۸ میلادی در سخنرانی سالانه موقوفه ملی علوم انسانی، این تفکر را عرضه کرد.

براساس این تفکر، نفس مسلمان بودن، غیرغرب بودن، تهدیدآمیز قلمداد شد. در واقع، براساس این نگرش ارزش‌های غربی متعالی و دیگران - که در این میان مسلمانان منظور بود - علیه آنها تعریف شدند و قالبی امنیتی به هویت آنها داده شد. در این نظام شناختی، غربی‌ها می‌آموختند که باید از هویت مسلمانان ترسید.

ساموئل هانتینگتون به فاصله کوتاهی پس از لوییس، در اوایل دهه ۹۰ میلادی در مقاله برخورد تمدن‌ها، همان سازوکار شناختی «هویت محور» را در قالب دیگری مطرح کرد و از برخورد خونین غرب و مسلمانان در مرزهای تمدنی سخن گفت، مخرج مشترک سخنان این دو، اسلام هراسی در چارچوبی هویت محور است.

هانتینگتون در این باره نوشت: «مادامی که اسلام همچنان اسلام بماند و غرب نیز غرب بماند، نزاع بنیادین میان این دو تمدن و روش زندگی، روابط آنها را در آینده نیز تعریف خواهد کرد؛ درست همانطور که در ۱۴ قرن گذشته صورت پذیرفته است.

رسانه‌های اسلام هراس

حوادث ۱۱ سپتامبر که به کشته شدن بیش از سه هزار نفر منجر شد، هرگز به اندازه فاجعه بمباران شهرهای ناکازاکی و هیروشیما تلخ نبود و آمریکا برای این فاجعه که تلفات آن دهها برابر بود، هرگز به اندازه تروریست‌های موسوم به گروه‌های اسلامی افراط‌گرا - القاعده و طالبان - مورد سرزنش و نفرت قرار نگرفت.

وقوع این حادثه به قدری عجیب بود که کمتر کسی دست داشتن آمریکاییان را غیر محتمل می‌داند.

با این حال، رسانه‌های جمعی که به عنوان ابزار قدرت

رویدادهای ۱۱ سپتامبر، یک پیش‌گویی کامبخش از فرضیه هانتینگتون درباره برخورد اجتناب‌ناپذیر میان غرب و اسلام را نشان می‌داد و این پیش‌گویی باید که از طریق رسانه‌ها با افزایش ترس بی‌اساس هراس از مسلمانان، دنیا را به خود مشغول می‌کرد.

بهانه‌هایی مانند «نجات دادن» یک کشور از چنگال کمونیسم (مانند ویتنام، نیکاراگوئه یا افغانستان)، «خلاص کردن» شر، یک دیکتاتور از سر مردم با مهندسی یک کودتا، مانند آن چه در سال ۱۹۵۳ م. در ایران، ۱۹۵۶ در گواتمالا و در سال ۱۹۶۶ م. در اندونزی روی داد یا جنگ ویتنام که بر پایه یک دروغ بود، (۱۵)، باعث دخالت آمریکا در امور داخلی کشوری دیگر شده بود.



حمله ژاپن به پرل هاربر در ماه دسامبر ۱۹۴۱ م - که بهانه حمله آمریکا به ژاپن شد - اطلاع داشت اما اجازه داد تا این اتفاق بیفتد، این کشور با استفاده از جو پیش آمده از حادثه ۱۱ سپتامبر، به بهانه وجود سلاح کشتار جمعی در عراق به این کشور حمله کرد.

این اولین بار نبود که یک بهانه، دلیل دخالت آمریکا در کشوری دیگر می‌شد. پیش از این نیز بهانه‌هایی مانند «نجات دادن» یک کشور از چنگال کمونیسم (مانند ویتنام، نیکاراگوئه یا افغانستان)، «خلاص کردن» شر، یک دیکتاتور از سر مردم با مهندسی یک کودتا، مانند آن چه در سال ۱۹۵۳ م. در ایران، ۱۹۵۶ در گواتمالا و در سال ۱۹۶۶ م. در اندونزی روی داد یا جنگ ویتنام که بر پایه یک دروغ بود،^(۱۵) باعث دخالت آمریکا در امور داخلی کشوری دیگر شده بود.

حادثه ۱۱ سپتامبر این فرصت را برای سیاستگذاران غربی فراهم کرد تا به‌طور آشکار، حالت تهجمی به خود بگیرند. «جورج بوش»، رئیس‌جمهور وقت آمریکا در اولین سخنرانی‌اش پس از ۱۱ سپتامبر اعلام کرد: «شما یا با ما، یا بر ما» و به این ترتیب درحالی که در عمل، هیچ مجالی برای بررسی روش‌های جایگزین برای مقابله با مشکل تروریسم باقی نگذاشت، همراهی کشورهای اسلامی متحد و غرب هم منافع را به دست آورد و از طرف دیگر برای جلوگیری از بروز هر نوع مخالفتی با سیاست‌های آمریکا، بخصوص در جوامع دموکراتیک و به اصطلاح آزاد غرب (۱) به سرعت دست به کار شد.

این مسأله در غرب به دو شکل بروز کرد، نخست برنامه‌های رسانه‌ای در غرب با توجه به کارکردهای رسانه‌ای به شدت به سمت و سوی اخبار دروغین و تبلیغات منفی پیش رفت که البته اثرات قابل انتظار را برجای گذاشت، امروزه سخن گفتن از مالکان و اداره کنندگان صهیونیست رسانه‌ها که به‌طور طبیعی به خاطر رؤیای از «فراتانیل»، اسرائیل و مخالفت و دشمنی آشکار مسلمانان با این رؤیا و موجودیت رژیم صهیونیستی که از سال ۱۹۴۸ به جهان تحمیل شد، از اسلام نفرت دارند، توضیحی بدیهی و آشکار است اما شاید بد نباشد که بدانیم همین رسانه‌ها با مرکزیت در آمریکا، چنان شرایطی را برای قدرت گرفتن صهیونیست فراهم کرده‌اند که برخی از اندیشمندان و منتقدین غربی، آمریکا را «اورشلیم جدید» صهیونیست توصیف می‌کنند.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، رسانه‌ها اگرچه خود عامل «اسلام‌هراسی» نبودند اما شرایط مطلوبی را برای رشد آن به وجود آوردند. به نظر می‌رسید، رویدادهای ۱۱ سپتامبر، یک پیش‌گویی کامبخش از فرضیه هانتینگتون درباره برخورد اجتناب‌ناپذیر میان غرب و اسلام را نشان می‌داد و این پیش‌گویی باید که از طریق رسانه‌ها با افزایش ترس بی‌اساس هراس از مسلمانان، دنیا را به خود مشغول می‌کرد. بی‌تردید رسانه‌ها، موفقیت

بسیاری در ایجاد شرایط برای جنگ آمریکا با عراق ایفا کردند. «مایکل سلز» خلاصه‌ای از آثار بازی رسانه جمعی با افکار عمومی را پس از این واقعه به صورتی نیشدار چنین بیان می‌کند:

«تصاویر طالبان درحالی که بالای متن قرآن نشسته و مشغول مطالعه قرآن هستند (درحالی که به واقع مشغول فراگیری آموزش‌های شدید سیاسی هستند)، یا «بن‌لادن» درحالی که با متن عربی و نمادهای اسلامی - که مدام از سوی رسانه‌ها نمایش داده می‌شود - احاطه شده و نمایش تصاویری از هواپیماهایی که در حال برخورد با برج‌هاست، در میان آنها یا مناظر هولناک دیگر و رنج انسانی قربانیان، خویشاوندان و بازماندگان ایشان. زمانی که چنین ارتباطی میان تصاویر ایجاد می‌شود، تمام وعظ و خطابه‌ها درمورد این که همه مسلمانان با طالبان ارتباط ندارند، همان قدر کارآمد می‌شود که وعظ و خطابه‌های مربوط به خطرات کشیدن سیگار پس از آن که شخصی هزاران تصویر استعمال‌کنندگان دخانیات را در قالب «مارلبرو من» و [...] بلعیده است. وقتی کسی تصویر ارتباط قاتل انبوه (صدام، بن‌لادن) با نماد اسلامی (متن قرآن، نماز مسلمانان و صداهای اذان) و بی‌رحمی (آتش گرفتن و فرو ریختن برج‌ها و خویشاوندان پریشان قربانیان) را دیده است، شنیدن و گوش دادن به صداهای جهان گسترده اسلام در ورای چنین مصیبتی، هر قدر هم که تلاش شود، فوق‌العاده دشوار می‌شود.»^(۱۶)

در ادامه حرکت رسانه‌ها و با اطمینان از این که ایجاد رعب و وحشت از مسلمانان به اندازه لازم در ذهن مردم تأثیر گذاشته است، دولت‌های جهان غرب در آمریکای شمالی، اروپا و... به سرعت چند قانون سرکوبگرانه را تصویب کردند که حقوق و آزادی‌های مدنی و فردی را به شدت محدود کرد. این قانون‌ها بویژه مسلمانان مقیم این جوامع را هدف گرفت. نکته مهم این‌جا بود که این حملات تنها در آمریکا اتفاق افتاده بود اما قوانین سرکوبگرانه به سرعت در کشورهای دیگر، مانند: کانادا، بریتانیا، فرانسه،

مایکل سلز:

وقتی کسی تصویر از تباط
قاتل انبوه (صدام،
بن‌لادن) با نماد اسلامی
(متن قرآن، نماز مسلمانان
و صداهای اذان) و
بی‌رحمی (آتش گرفتن
و فرو ریختن برج‌ها و
خویشاوندان پریشان
قربانیان) را دیده است،
شنیدن و گوش دادن به
صداهای جهان گسترده
اسلام در ورای چنین
مصیبتی، هر قدر هم که
تلاش شود، فوق‌العاده
دشوار می‌شود.



از انتشار کتاب آیات شیطان‌ی توسط سلمان‌رشدی، چاپ کاریکاتورهای موهن درباره اسلام، آتش زدن قرآن، ساخت فیلم‌های ضداسلامی، مانند: فتنه، ۳۰۰ و ... دادن جوایز جشنواره‌های سینمایی به فیلم‌های سیاه و ضد دین گرفته تا حمله به کشورهای مسلمان به بهانه‌های دفاع از آزادی و حقوق بشر، یا داشتن سلاح‌های کشتار جمعی، همگی نشانه هراس غرب از توسعه دوباره اسلام در جهان است.

آلمان و شماری از کشورهای اروپایی نیز اجرا شد.

اسلام‌هراسی اکنون در جبهه‌های متعددی از سوی غرب علیه اسلام پیگیری می‌شود، بخشی از کلیسای پروتستان با عنوان ونجلیست‌ها، گروه‌هایی از دانشگاهیان صهیونیست - که برای مباحث مربوط به اسلام‌هراسی وجه‌های دست و پا کرده‌اند - سیاستمداران، صاحبان رسانه‌ها، تولیدکنندگان تسلیحات نظامی و... در همدستی با یکدیگر پروژه نظم نوین جهانی را که دولت آمریکا باید در آن، هدایت جهان را به دست گیرد، به پیش می‌برند و البته که در این بین، سهم دانشگاهیان بسیار مهم است. اکنون پنتاگون برنامه‌هایی را با عنوان «طرح پژوهشی مینروا» تأمین مالی می‌کند و از این راه، منابع مالی بسیاری در اختیار استادان دانشگاه‌های معتبر آمریکا قرار می‌دهد تا مطالب ضداسلامی تولید کنند، چرا که آنها خوب می‌دانند زندگی در کنار مسلمانان و رویارویی با آنها در صورت عدم وجود هراس دائمی، سرانجام در پیچه حقایق را خواهد گشود و توجیه حضور نظامی فرزندان ملت و جنگ و کشته شدن در مناطق دیگر یا غیرممکن یا هزینه‌برتر خواهد بود.

جهانی که بیدار شد

از آغاز پروژه اسلام‌هراسی تاکنون رخداد‌های بسیاری متوجه جهان اسلام شده است، از انتشار کتاب آیات شیطان‌ی توسط سلمان‌رشدی، چاپ کاریکاتورهای موهن درباره اسلام، آتش زدن قرآن، ساخت فیلم‌های ضداسلامی، مانند: فتنه، ۳۰۰ و ... دادن جوایز جشنواره‌های سینمایی به فیلم‌های سیاه و ضد دین گرفته تا حمله به کشورهای مسلمان به بهانه‌های دفاع از آزادی و حقوق بشر، یا داشتن سلاح‌های کشتار جمعی، همگی نشانه هراس غرب از توسعه دوباره اسلام در جهان است. با این حال، هیچ‌کدام از این حرکت‌ها جهان اسلام را به توقف در برابر غرب وادار نکرده است که همین امر باعث تلاش بیشتر و بیشتر غرب در گسترش اسلام‌هراسی شده است.

از آغاز پروژه اسلام‌هراسی تاکنون رخداد‌های بسیاری متوجه جهان اسلام شده است، از انتشار کتاب آیات شیطان‌ی توسط سلمان‌رشدی، چاپ کاریکاتورهای موهن درباره اسلام، آتش زدن قرآن، ساخت فیلم‌های ضداسلامی، مانند: فتنه، ۳۰۰ و ... دادن جوایز جشنواره‌های سینمایی به فیلم‌های سیاه و ضد دین گرفته تا حمله به کشورهای مسلمان به بهانه‌های دفاع از آزادی و حقوق بشر، یا داشتن سلاح‌های کشتار جمعی، همگی نشانه هراس غرب از توسعه دوباره اسلام در جهان است. با این حال، هیچ‌کدام از این حرکت‌ها جهان اسلام را به توقف در برابر غرب وادار نکرده است که همین امر باعث تلاش بیشتر و بیشتر غرب در گسترش اسلام‌هراسی شده است.

در مقابل غرب که به دلیل نداشتن ارزش‌های ثابت و متعلق به خود، مجبور است که خود را در مقابل «دیگری» تعریف کند و برای اعتبار بخشیدن به خود، دیگری را رد کرده و حتی به عنوان ضدبشر معرفی کند؛ اسلام ویژگی‌های خاصی دارد که با هیچ نظام ارزشی قابل مقایسه نیست.

اکنون غرب می‌داند که چالش اسلام برای سلطه غرب بسیار عمیق‌تر از خطر کمونیسمی است که چند دهه جهان را به جنگ سرد دو ابرقدرت مشغول کرد؛ زیرا اسلام نه تنها جنبه عقیدتی دارد، بلکه با کنترل منابع موجود جهان اسلام نیز در ارتباط است. غرب بر سر نفوذ در جهان، از جمله در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، با کمونیسم رقابت کرد اما در مواجهه با اسلام، باید نبردهایی را در چندین سطح تدارک ببیند؛ زیرا مسلمانان قادرند

- پی‌نوشت‌ها:
- ۱- برنیتون، کرین، تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق، ترجمه: پرویز داریوش، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۰، ص ۲۲۱
 - ۲- جعفر حمیدی، تاریخ اورشلیم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۲۴۱
 - ۳- سعید اوارده، شرق‌شناسی، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۷، صص ۱۹-۱۳
 - ۴- شمیم، آنهماری، درآمدی بر اسلام، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۱۷
 - ۵- شمیم، آنهماری، محمد رسول خدا، ترجمه: دکتر حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۴
 - ۶- جامسکی، نوام، همان که ما می‌گوییم، ترجمه رضا قشلاقی، انتشارات خرسندی، ۱۳۸۹.
 - ۷- هینلز، جان راسل، راهنمای ادیان زنده، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، نشر بوستان کتاب قم، ۱۳۸۶، صص ۱۵۴ و ۹۳۴
 - ۸- شمیم، درآمدی بر اسلام، ۱۳۷۵، ص ۱۲۲
 - ۹- همتی گلپان، عبدالله، تاریخچه شرق‌شناسی، کاوشی در سیر مطالعات اسلامی در غرب، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۸۶، صص ۱۳-۱۲
 - ۱۰- هگل، گئورگ ویلهلم، عقل در تاریخ، ترجمه: حمید عنایت، ج دوم، انتشارات رفیعی، ۱۳۸۱، صص ۶۶-۶۵.
 - ۱۱- همان، ص ۱۷۳
 - ۱۲- همان، ص ۱۲
 - ۱۳- همان، ص ۲۶۷
 - ۱۴- جامسکی، نوام، همان که ما می‌گوییم، ترجمه: رضا قشلاقی، انتشارات خرسندی، ۱۳۸۹، صص ۱۲۳
 - ۱۵- آمریکایی‌ها در اوایل ماه اوت ۱۹۶۴ م، ادعا کردند که قایق‌های یو-۲ و یتنام شمالی - که اتحاد جماهیر شوروی به یتنهای‌ها داده بود - در «خلیج تونکینز» به کشتی‌های آمریکایی حمله کرده است. حتی دو مجله «تایم و نیوزویک» از قایق‌های یو-۲ تصویریایی منتشر کردند. سال‌ها بعد، فاش شد که حمله خلیج تونکینز هرگز اتفاق نیفتاده است؛ بلکه تنها ادعایی بود تا بمباران و یتنم شمالی و آغاز جنگ توسط آمریکا را توجیه کند.
 - ۱۶- به نقل از آرتوراف بوهرلر، عضو هیأت علمی دانشگاه ویکتوریا، ولینگتون، نیوزیلند در همایش اسلام‌هراسی، مهر ۱۳۸۸ - (مجموعه مقالات اسلام‌هراسی پس از ۱۱ سپتامبر، ص ۷۴)